

<https://www.aftabekherad.ir>

Theoretical explanation of social cohesion at the micro and macro levels

Salman Safdari
Social researcher

Received: 2017/07/03

Accepted: 2017/08/01

Abstract

Social cohesion is one of the most fundamental issues and concepts in sociology, and has been a major concern of major theorists and various sociological schools. Various factors and infrastructures have been defined as cohesion-creating factors, but given the social, economic, and cultural distinctions and inseparability that continuously jeopardize collective bonds, unity, and harmony, maintaining cohesion at the micro and macro levels still requires theorizing and careful theoretical exploration. This article attempts to review and examine recent trends in cohesion and its new necessities, while taking a brief look at some sociological theories and examining the thoughts and perspectives of people such as Emile Durkheim, Jurgen Habermas, and Talcott Parsons. The study of cohesion and the issue of social inclusion and its obstacles, the issue of social exclusion and non-acceptance of some social groups and strata and its impact on maintaining bonds and collective cohesion, and the study of the main frameworks of social cohesion at the micro and macro levels in the contemporary world are among the main concerns of this article, which has been attempted to analyze and evaluate by referring to contemporary perspectives in this field. The study and explanation of the four aspects of cohesion, including the "discursive", "structural", "communicational" and "behavioral" dimensions as the foundations that bind society, and the analysis of their interactive and dialectical effects on each other in the process of social integration are among the main objectives of this article.

Keywords: cohesion, social cohesion, social exclusion and isolation, social inclusion

تبیین نظری انسجام اجتماعی در سطوح خرد و کلان

سلیمان صفدری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۱۰

چکیده

انسجام اجتماعی از جمله بنیادی‌ترین مسائل و مفاهیم جامعه‌شناسی است که از دغدغه‌های اساسی و اصلی نظریه‌پردازان بزرگ و مکاتب گوناگون جامعه‌شناختی بوده است. عوامل و زیرساخت‌های متفاوتی به عنوان بنیان‌های انسجام‌آفرین تعریف گردیده‌اند، اما با توجه به تمایزات و تفکیک‌ناپذیری اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که در روندی مستمر پیوندها، یگانگی و هم‌نوایی جمعی را به مخاطره می‌اندازند حفظ انسجام در سطوح خرد و کلان کماکان نیازمند نظریه‌پردازی و کاوش‌های دقیق نظری است. این مقاله تلاش دارد ضمن نگاهی اجمالی به برخی از نظریات جامعه‌شناسی و بررسی اندیشه و دیدگاه افرادی همچون امیل دورکیم، یورگن هابرماس، تالکوت پارسونز، روندهای متأخر انسجام‌یابی و ضرورت‌های نوین آن را مورد بازکاوی و بررسی قرار دهد. بررسی انسجام و مسأله ادخال اجتماعی^۲ و موانع آن، موضوع طرد و عدم پذیرش اجتماعی برخی از اقشار و گروه‌های اجتماعی و تأثیر آن بر حفظ پیوندها و انسجام جمعی و بررسی چارچوب‌های اصلی انسجام اجتماعی در سطوح خرد و کلان در جهان معاصر، از دغدغه‌های اصلی این مقاله است که تلاش شده با رجوع به دیدگاه‌های معاصر در این زمینه، آن را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهد. بررسی و تبیین وجوه چهارگانه انسجام شامل ابعاد «گفتمانی»، «ساختاری»، «ارتباطی» و «رفتاری» به عنوان بنیان‌های پیونددهنده جامعه و تحلیل آثار تعاملی و دیالکتیکی آنها بر یکدیگر در فرایند انسجام‌یابی اجتماعی از اهداف اساسی این مقاله است.

کلیدواژه‌ها: انسجام، انسجام اجتماعی، طرد و انزوای اجتماعی، ادخال اجتماعی

^۱. پژوهشگر اجتماعی، sn.safdari@gmail.com

^۲. Social Inclusion

مقدمه

انسجام اجتماعی از مفاهیم بنیادین جامعه‌شناختی است که تاکنون محل بحث و نظریه‌پردازی اندیشمندان متقدم و متأخر جامعه‌شناختی قرار گرفته است. اهمیت و جایگاه پیوندهای اجتماعی و چگونگی تحقق آن در اعصار و ادوار متفاوت به ویژه در دوران متأخر باعث گردیده مکاتب متعدد جامعه‌شناختی و نظریه‌پردازان این حوزه این مفهوم را مورد بررسی و موشکافی قرار داده و دیدگاه‌های خود را درباره چگونگی تحقق آن تشریح نمایند. در دنیای جدید که از سویی تمایزیابی‌ها مسیر شتابناکی یافته و هر روز بر دامنه تفاوت‌ها و تکثرهای هویتی، معرفتی و اجتماعی افزوده و تفکیک‌پذیری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی روند رو به تزایدی را تجربه می‌کند، چگونگی ایجاد انسجام در سطح خرد^۱ و کلان^۲ به مسأله‌ای بنیادین در عرصه ادبیات جامعه‌شناختی مبدل شده است. سؤالی که ذهن و تفکرات جامعه‌شناسان را به خود مشغول داشته است، چگونگی تداوم پیوندها، وابستگی‌ها و انسجام اجتماعی در جامعه به شدت متکثر کنونی است. پاسخگویی به این سؤال مقدمه طرح مباحث گوناگونی است که هم در ادبیات نظری تأمل‌برانگیز است و هم با توجه به تحولات، تغییرات و پدیدارهای نوظهوری که در نتیجه این تحولات تجربه می‌گردد. قطعاً جامعه به عنوان یک هویت پویا از مکانیزم‌ها و زیرساخت‌هایی برخوردار است که می‌تواند علیرغم تغییرات پرشتاب ناشی از تحولات تکنولوژیک و ارتباطی، کماکان شالوده ساختاری، قوام ارتباطی و انسجام درون‌ساختی خود را حفظ و منشأ پایداری اجتماعی باشد. تبیین دقیق چگونگی تحقق این فرایند و تحلیل نظری آن خود یکی از مباحث اساسی‌ای است که در صدر مباحث و مناسبات نظری جامعه‌شناختی قرار دارد. در عین حال توجه به این نکته اهمیت قابل توجه دارد که نقش عوامل نرم‌افزاری، ساختاری، فراساختاری و حتی سخت‌افزاری در ایجاد و قوام‌بخشی به زیرساخت‌های پیونددهنده و انسجام‌بخشی اجتماعی کدام است. در این مقاله تلاش خواهد شد برخی از ابعاد نظری انسجام مورد کالبدشکافی و تحلیل و بررسی قرار گیرد.

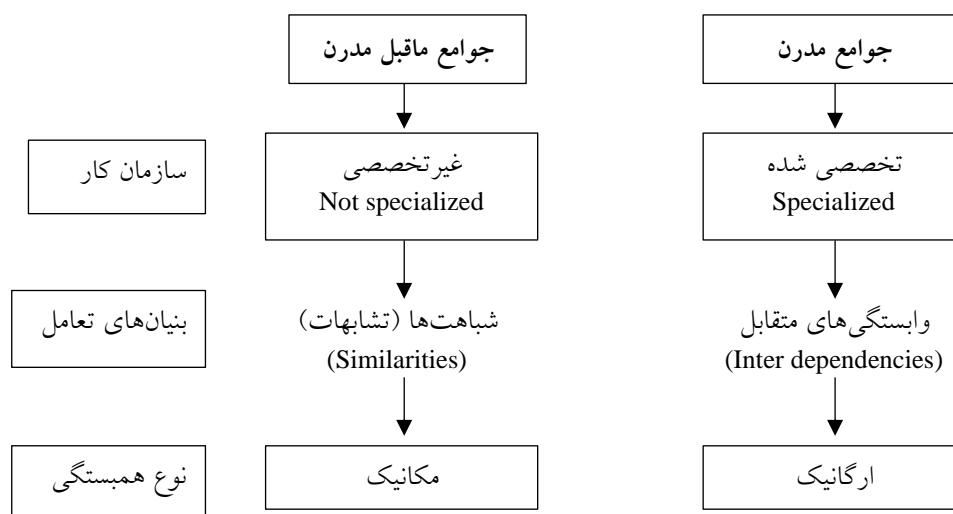
^۱. Micro level

^۲. Macro level

۱- انسجام اجتماعی و مباحث نظری

انسجام و همبستگی اجتماعی از بنیادی‌ترین و کلیدی‌ترین مفاهیم جامعه‌شناختی است که نظریه‌پردازان متفاوت به ویژه بزرگان اندیشه جامعه‌شناختی تلاش کرده‌اند در بیان آن دیدگاه‌های خود را در قالب الگوی نظری و ساختار تئوریک عرضه دارند. گرچه کماکان این مباحث استمرار دارد و با توجه به پیچیدگی روزافزون دنیای جدید، رویکردها و دیدگاه‌های نوینی در این عرصه ارائه شده است، اما واقعیت‌ها حاکی از این است که نظریه‌پردازان متقدم، مباحث و دیدگاه‌هایی را مطرح کرده‌اند که کماکان قابل توجه و در جهت تبیین پدیده انسجام اجتماعی قابل بهره‌برداری است.

امیل دورکیم در نگاه تحلیلی خود از مسأله انسجام بر تأثیر رابطه بازار کار بر انسجام تأکید و دو نوع همبستگی را از یکدیگر متمایز کرده است، «انسجام مکانیکی» که بر تشابهات، عدم وابستگی متقابل و ساختار متصلب اجتماعی اتکاء دارد و «انسجام ارگانیکی» که در نتیجه تمایزپذیری نقش‌ها و تفکیک‌پذیری اجتماعی پدیدار گردیده و موجب وابستگی بیش از پیش اجزا و عناصر اجتماعی، در نتیجه تقسیم کار اجتماعی می‌گردد. مدل نظری دورکیم از همبستگی اجتماعی در قالب شکل ۱ قابل ترسیم است:



شکل ۱: مفهوم همبستگی دورکیم (Sonnenberg, 2014: 34)

همانگونه که در شکل مشخص است تمایز بین دو نوع همبستگی بر مبنای الگوی سازمان کار اجتماعی تعیین می‌شود. تغییر در فرایندهای کار و تخصصی شدن و عبور از شباهت‌ها

و تشابهات که موجب تقسیم کار و تمایز نقش‌ها از یکدیگر می‌شود، منشأ وابستگی متقابل اجزای اجتماعی از یکدیگر شده و این تمایزپذیری و تفکیک اجتماعی^۱ باعث تغییر در سازمان جامعه و نوع همبستگی اجتماعی می‌گردد. همبستگی ارگانیکی که در نتیجه وابستگی نقش‌ها به یکدیگر سبب هم‌افزایی و هم‌تکمیلی روندها و فرایندهای اجتماعی به یکدیگر می‌گردد، منشأ الگوی نوینی از ادغام، یکپارچگی و همبستگی اجتماعی است که دورکیم آن را در قالب «همبستگی ارگانیکی» مفهوم‌سازی کرده است. این روند منشأ تخریب و وارونگی الگوی انسجام اجتماعی از نگاه دورکیمی می‌شود: «بنابراین تقسیم کار، ارزش‌های مشترک و هنجارها را به عنوان بنیان‌های همبستگی اجتماعی تخریب و جایگزین می‌نماید» (آرون، ۱۳۹۳: ۳۳). هنجارها و ارزش‌های مشترک پیشینی که بر مبنای تشابهات به عاملی برای همبستگی اجتماعی بودند، با توسعه و تسری تقسیم کار اجتماعی فرسوده شده و الگوهای نوینی جایگزین آنها می‌گردد. بنابراین از نگاه دورکیمی آنچه ساختار همبستگی اجتماعی را تغییر و الگوی نوینی از آن را جایگزین می‌نماید، تقسیم کار اجتماعی است یا به تعبیر دیگر نقش سازمان کار در ایجاد همبستگی اجتماعی بسیار بنیادین است. در نتیجه اشتغال، نشان‌دهنده «اسلوب»^۲ یا روش و بازار کار، نشان‌دهنده «عامل مسلط»^۳ برای انسجام اجتماعی در سطح کلان^۴ و برای اشتغال و تأثیر آن در سطح فردی می‌گردد (همان: ۳۳). تأکید دورکیم بر مسأله تأثیر نقش بازار کار که در کتاب تقسیم کار اجتماعی انعکاس یافته است، به مرور و در آثار متأخرتر با تجدیدنظرهایی از جانب وی همراه گردیده است. او در دوران متأخر عمر خود بر این امر تأکید می‌نماید که ایجاد انسجام اجتماعی تنها بر مبنای تقسیم کار و وابستگی متقابل که کارکرد تغییر در بازار کار است، نمی‌تواند پدیدار گردد، بلکه ایجاد انسجام اجتماعی منوط به ایجاد، تعمیم و تسری «ارزش‌های مشترک» است. «دورکیم در رویکردهای متأخرتر خود که نوعی تمایلات محافظه‌کارانه‌تر می‌یابد، تأکید می‌کند، برای ایجاد و محافظت از همبستگی اجتماعی بین اجزای جامعه باید ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی مشترک ایجاد و

^۱. Social Differentiation

^۲. The Mode

^۳. The Domine

^۴. Macro Level

پدیدار گردد (همان: ۳۶). بنابراین انسجام اجتماعی از منظر دورکیم بر تعاملات اجتماعی مردم، فراتر از مشارکت در بازار کار و یا تأملات مبتنی بر تولید و مصرف اتکاء می‌یابد. از نگاه دورکیم متأخر «در مقابل رویکرد اقتصادی به انسجام که معطوف به کار، مشارکت‌های ابزاری، کنش‌های تعاملی اقتصادی و مبادلات اقتصادی است، مردم به اجتماعات و گروه‌های گوناگون وارد شده و بر مبنای ایده‌ها و هنجارهای پیشینی خود به تعامل با یکدیگر می‌پردازند که این بنیان‌ها، مقدمه‌ای برای همبستگی اجتماعی و انسجام جمعی است» (همان: ۳۶). با احترام به ارزش‌های فرهنگی، هنجارها، سنت‌ها و نیز میراث فرهنگی مشترک است که پیوندهای مستحکم اجتماعی بروز می‌یابد و مرزهای بین خودی و دیگری از طریق معیارهای هویت‌بخش از یکدیگر متمایز می‌گردد. همین معیارهای فرهنگی است که در مقابل کسانی که دچار انحراف و یا سرکشی می‌شوند مقاومت می‌نماید و در نقطه مقابل با کسانی که در ساختار فرهنگی خودی تعریف می‌گردند، بردبارانه‌تر، بازتر و تعاملی‌تر برخورد می‌شود. بنابراین از نگاه دورکیم همبستگی اجتماعی ریشه در تعاملات، ارزش‌ها، میراث فرهنگی و هنجارهای مشترکی دارد که منشأ تعلق و پیوستگی اجزای جامعه می‌گردد.

۲- پارسونز: انسجام اجتماعی به عنوان مفهومی چندبُعدی

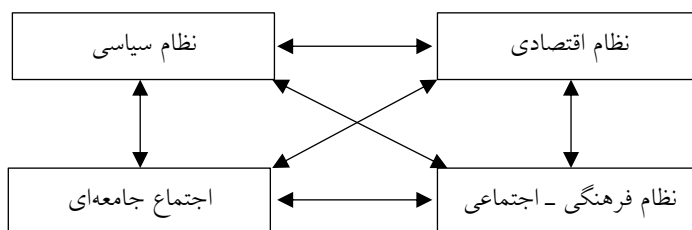
گرچه در مسأله انسجام اجتماعی از جانب جامعه‌شناسان و اندیشمندان حوزه اجتماعی، هم به ابعاد اقتصادی و بازار کار و هم تأثیر ساختار و نظام فرهنگی در بروز آن توجه شده است، اما پارسونز تلاش دارد الگویی ارائه دهد که اجزا و ساختارهای جامعه را در قالب یک مدل به هم پیوسته طراحی و نحوه بده‌بستان، تعامل و هماهنگی بین آنها را تعریف نماید. از نگاه پارسونز، جامعه در قالب یک «نظام اجتماعی»^۱ تعریف می‌گردد که در ذیل آن «خرده نظام‌های اجتماعی»^۲ قرار دارند که ارتباط و تعامل مداوم، مکمل و مشترکی با یکدیگر دارند. انسجام اجتماعی از نگاه پارسونز بر آینده مبتنی بر تعامل و بده‌بستان بین این خرده نظام‌های اجتماعی است. نظریه وی نشان می‌دهد که تا چه میزان

^۱. Social System

^۲. Sub Systems

انسجام و یکپارچگی در یک حوزه و قلمرو اجتماعی برای ایجاد انتظام و همبستگی در سطح نظام اجتماعی ضرورت دارد. پارسونز تلاش دارد از طریق مدلی که از انسجام ارائه می‌دهد، دو سطح میکرو (خرد) و ماکرو (کلان) را با یکدیگر ادغام کرده و الگویی را ارائه دهد که انسجام را در تمامی سطوح تبیین نماید.

پارسونز در سطح کلان ساختاری معتقد است: «در سطح ساختارهای کلان، برای عملکرد مؤثر نظام اجتماعی ۴ خرده نظام شامل: نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام اجتماعی – فرهنگی و اجتماع جامعه‌ای^۱ ضرورت دارد» (همان: ۳۷). هر یک از این چهار نظام اجتماعی واجد میانجی‌ها^۲ و یا واسطه‌هایی هستند که از طریق آنها با جامعه و دیگر نظام‌های اجتماعی چهارگانه ارتباط برقرار می‌کنند. الگوی ارتباطی بین نظام‌های اجتماعی پارسونز که در مدل انسجام اجتماعی ارائه شده است در شکل ۲ قابل تصویر است.



شکل ۲: مفهوم انسجام اجتماعی پارسونز (منبع: تصویر اصلاح شده مدل پارسونز توسط

(Munch, 2004: 93)

همانطور که اشاره شد ارتباط، تعامل، بده‌بستان و هم‌تکمیلی به ویژه ایفای صحیح کارکردهای هر یک از این نظام‌های اجتماعی است که بنیانی برای انسجام و یکپارچگی اجتماعی فراهم می‌آورد. هر یک از این نظام‌ها و یا پاره‌نظام‌ها واجد میانجی و یا واسطی خاص برای ارتباط با دیگر نظام‌های اجتماعی چهارگانه هستند. «میانجی یا واسط نظام اقتصادی «پول» است، در حالی که واسط نظام سیاسی «قدرت» است، اجتماع جامعه‌ای بر تعلق ارزش‌ها، هنجارها و باورهای اخلاقی و هنجارهای مشترک اتکاء دارد تا از طریق نهادهایی مثل نظام‌های آموزشی و پرورشی آن را منتقل کند. نظام اجتماعی — فرهنگی بر ایجاد، توسعه و بقای ارزش‌های کلی اتکاء دارد» (همان: ۳۷). در نظام اجتماعی — فرهنگی،

^۱. Social Community

^۲. Median

ارزش‌ها و هنجارهای مشترک عاملی برای تعامل، پیوند، تفاهم، فهم و ادراک متقابل از یکدیگر هستند. در این عرصه برخلاف نظام‌های اقتصادی که بر کنش‌های ابزاری و گرایش‌های سودمندگرایانه تأکید دارد، بر کنش‌های غیربازاری و غیرابزاری تأکید شده که عاملی برای وابستگی، تعلق و انسجام اجتماعی است. بازتولید، انتشار و نهادینه شدن این الگوهای ارزشی در اجتماع جامعه‌ای منشأ افزایش تعلقات عاطفی در یک نظام هنجاری مشترک است که مداوماً از طریق تولید و بازتولید فرهنگ و الگوهای فرهنگی، تحکیم، تثبیت و نوسازی می‌شود. از نگاه پارسونزی حضور اجزای جامعه در این نظام‌های چهارگانه و مشارکت و کنشگری فعال آنها که مستلزم مبدل شدن اجزای جامعه به کنشگری پویاست و همه آحاد جامعه صرفنظر از تعلقات خود امکان حضور و مداخله‌ای مؤثر و مستمر در آن دارند، منشأ ادغام، یگانگی و پیوند اجزای جامعه به ساختارهای اجتماعی و نظام‌های اجتماعی چهارگانه است. بنابراین انسجام اجتماعی نیازمند مشارکت مردم در اقتصاد، سیاست، فرهنگ، جامعه و روابط اجتماعی است. «پیش‌نیازهای لازم برای مشارکت مردم در این چهار زمینه می‌تواند از طریق قانون‌گذاری مثل حقوق مدنی، حقوق سیاسی و اجتماعی تحقق یافته و مورد توجه قرار گیرد» (Marshall, 2006). «با این حال مشارکت به معنای مداخله و عمل مردم در خرده‌نظام‌های اجتماعی متفاوت است. به منظور کنترل و تسلط آنان بر میانجی‌ها و واسط‌های چهارگانه است» (Munch, 2004). این بدان معناست که ادخال و مداخله اجتماعی^۱ برای ایجاد انسجام اجتماعی و مدیریت میانجی‌های اجتماعی و ممانعت از استیلای آنها بر مردم یک ضرورت است؛ یعنی در «حوزه اقتصادی» مداخله مردم به معنای امکان مشارکت جامعه و آحاد آن در عرصه‌های تولید و مصرف است که امکان کنترل و در اختیار داشتن منابع اقتصادی را داشته باشند و نه یک بیگانه منفعل که در هیچ‌یک از فرایندهای اقتصادی حضور مؤثر نداشته باشند و این در حالی است که انسجام اجتماعی در «حوزه سیاسی» که به مسأله قدرت پیوند خورده است به معنای مداخله مردم در فرایندها و مراحل مختلف سیاسی است که شامل چانه‌زنی سیاسی برای دسترسی به حقوق خود، تأثیرگذاری بر فرایندهای تصمیم‌گیری و پیگیری منافع خود و اطمینان از

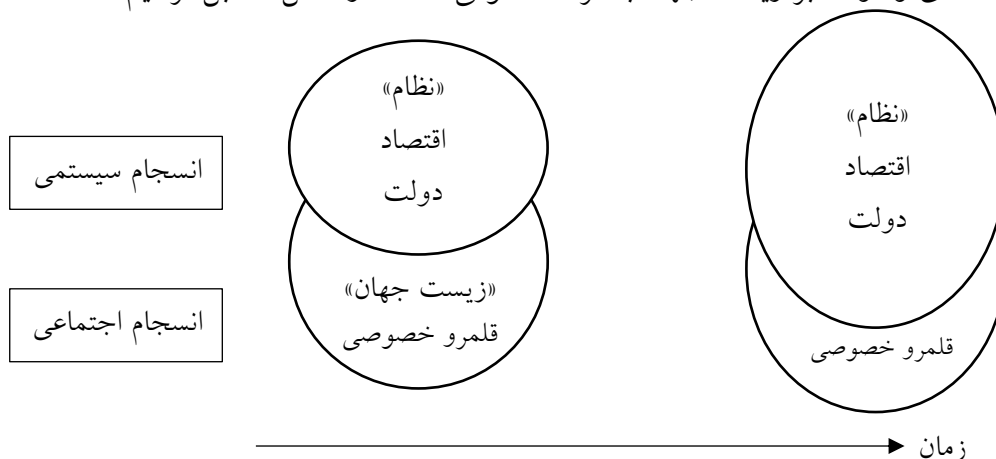
^۱. Social Inclusion

تحقق آن است. این شرایط محقق نمی‌شود مگر با کنشگری فعال، امکان مداخله، مشارکت و قدرت تأثیرگذاری آحاد جامعه در فرایندهای سیاسی. به تعبیر دیگر موقعیت‌ها و یا منزلت‌های اجتماعی تعریف و تعیین شده با شاخص‌های اقتصادی و یا دوری و نزدیکی آحاد جامعه به ساختارها و کانون‌های قدرت نباید به عاملی برای محرومیت و انزوای آنها از فرایندهای سیاسی و نحوه مدیریت آن تبدیل شود. انسجام در «حوزه اجتماعی - فرهنگی» نیز می‌بایست امکان مداخله، مشارکت، فضای تعاملی و ساختار باز برای کنش آحاد و اجزای جامعه فراهم آید تا در قالب نهادها، شبکه‌ها و گروه‌های سیاسی - اجتماعی به کنش و تعامل مستمر با یکدیگر پرداخته و از طریق تفاهم روی نمادها به الگوی مشترکی از زندگی و مدیریت فضای اجتماعی و فرهنگی دست یابند. از نگاه پارسونز هرگونه نقص در یکی از نظام‌های چهارگانه و عدم تعیین واقعی مشارکت و مداخله مردم و اجزای جامعه و ناکارآمدی میانجی‌های چهارگانه، بلافاصله سایر عرصه‌ها را تحت تأثیر قرار داده و اختلالات به دیگر خرده نظام‌های اجتماعی تسری و گسترش می‌یابد. بنابراین اختلالات در یک ساختار یا پاره‌نظام اجتماعی به سرعت به دیگر پاره‌نظام‌ها سرریز شده و ساخت تعاملی را با نقص، ناکارکردی و اختلالات ارتباطی و هنجاری مواجه می‌سازد. به میزانی که کفه ترازوی میانجی‌ها به سوی ساختارهای رسمی دگرگون می‌شود از قدرت، قابلیت تعاملی و آزادی کنش آحاد جامعه کاسته می‌شود. این شرایط مانع جدی برای پیوند و انسجام اجزای جامعه گردیده و فرایند انزوای اجزای جامعه از متن اجتماعی که مبتنی بر محدودیت آنهاست، آغاز می‌شود. این همان نکته‌ای است که مورد تأکید یورگن هابرماس، جامعه‌شناس مکتب فرانکفورت است که معتقد است انسجام اجتماعی از طریق مداخله، تسلط و هژمونی نظام (که از نظر او شامل ساختارهای سیاسی و اقتصادی است)، تضعیف و با اختلال مواجه می‌گردد. هابرماس معتقد است «آگاهی جمعی و چارچوب فرهنگی مشترک به عنوان پیش‌نیازهایی^۱ هستند برای فهم عمومی که در نتیجه فرایندهای تعامل اجتماعی پدید می‌آیند» (Habermas, 1994). از نگاه هابرماس استعمار زیست جهان^۲ واقعیتی است که در نتیجه استیلای نظام سیاسی و اقتصادی بر آن پدیدار می‌گردد و با بروز این استعمار و

^۱. Prerequisite

^۲. Lifeworld

تسلط است که کارکرد زیست جهان برای پیوستگی اجتماعی و ایجاد هویت جمعی کاهش می‌یابد (Habermas, 1984). الگوی مورد نظر هابرماس که بیانگر نفوذ و استیلای نظام اقتصادی و دولت بر زیست جهان با عرصه عمومی است، در شکل ۳ قابل ترسیم است.



شکل ۳: نظام و زیست جهان از نگاه هابرماس (Sonnenberg, 2014: 40)

این الگو نشان می‌دهد که در فرایند زمان و در اثر مداخله، هژمونی و تسلط نظام، به مرور زیست جهان کوچک‌تر شده و استقلال و قدرت خود در مقابل نظام را از دست می‌دهد و انسجام اجتماعی در مقابل انسجام نظام تضعیف می‌گردد. این وضعیت در نظام سرمایه‌داری پیشرفته تجلی و عینیت دارد و به مرور از استقلال و توانایی زیست جهان (جامعه و عرصه عمومی) در مقابل سیستم (نظام) کاسته می‌شود. این روند در نهایت سطح انسجام اجتماعی را به دلیل نفوذ و مداخله نظام در عرصه‌های اجتماعی و تضعیف «عرصه عمومی» به مخاطره انداخته و تضعیف می‌نماید.

۳- انسجام اجتماعی و مسأله پیوند و مداخله اجتماعی

افراد آن هنگام در زندگی اجتماعی با نظام پیرامونی احساس یگانگی، پیوند و پیوستگی می‌نمایند که بتوانند به عنوان یک عنصر پویا و مؤثر در روندها و فرایندهای اجتماعی مشارکت نموده و مورد پذیرش اجتماعی واقع شوند. طرد و انزوا نقطه مقابل «پذیرش اجتماعی» قرار گرفته است که فرد یا افراد با چنین احساسی، تعلق اجتماعی خود را از دست داده و نمی‌توانند در فرایندهای اجتماعی به عنوان یک عضو مؤثر و دارای تعلق، پیوند همکاری و مشارکت مؤثر داشته باشند. جانسون ۵ مشخصه را نشانه یگانگی اجتماعی و پیوند اجتماعی^۱ ارزیابی می‌نماید. این ۵ شاخص اساسی عبارتند از:

^۱. Social Cohesion

۱. حس تعلق^۱ در مقابل احساس طرد شدگی^۲ که به معنای برخورداری از ارزش‌های مشترک^۳ هویت^۴ و احساس تعهد^۵ است.
۲. مداخله اجتماعی^۶ در مقابل انزوای اجتماعی^۷ که متضمن دسترسی به فرصت‌های برابر برای تمامی اعضای جامعه است.
۳. امکان مشارکت^۸ در مقابل عدم امکان مداخله^۹
۴. پذیرش اجتماعی^{۱۰} و به رسمیت شمردن هویت در مقابل رد یا امتناع از پذیرش اجتماعی^{۱۱} که در حقیقت پذیرش اجتماعی به عنوان موضوعی مطرح می‌شود که موجب تحمل و مدارا در سطح جامعه دارای تکثر هویتی می‌شود.
۵. مشروعیت^{۱۲} در مقابل عدم مشروعیت^{۱۳} که به معنای احترام به اجزای جامعه توسط اجزای جامعه است» (Berman, 2003: 6).

این مختصات نشان می‌دهد اجزای جامعه در صورتی می‌توانند با محیط پیرامونی خود پیوند خورده و با آن احساس یگانگی نمایند که از موقعیت اجتماعی برابر برخوردار بوده و این موقعیت در تمامی عرصه‌ها توسط دیگر اجزای اجتماعی، ساختارهای رسمی، نهادهای اجتماعی به ویژه نهادهای حقوقی و قانونی به رسمیت پذیرفته شده و محترم باشد. چنانچه هر یک از اقشار و طبقات مؤثر اجتماعی، یا نهادهای رسمی و یا ساختارهای حقوقی رویکردی مغایر این بنیان‌ها داشته باشند و یا در ذهنیت بخش‌هایی از جامعه این پنداشت شکل گیرد که از موقعیتی برابر هم سطح با دیگر اجزای جامعه برخوردار نبوده و از مواهب و امتیازات خاصی به دلیل مختصات هویتی و یا اجتماعی محروم شده‌اند، احساسات منفی‌ای در ذهنیت آنها نضج و درونی می‌شود که منشأ از دست دادن تعلقات اجتماعی و احساس پیوند و انسجام اجتماعی آن اقشار با ساختار اجتماعی در یک نگاه کلی و پاره ساختارهای اجتماعی است.

برگر اشمیت نیز دو عامل را زیرساخت تقویت پیوندهای اجتماعی می‌داند:

-
۱. Belonging
 ۲. Isolation
 ۳. Sheared Values
 ۴. Identity
 ۵. Feeling of Commitment
 ۶. Inclusion
 ۷. Exclusion
 ۸. Participation
 ۹. Non-Involvement
 ۱۰. Recognition
 ۱۱. Rejection
 ۱۲. Legitimacy
 ۱۳. Illegitimacy

۱. «کاهش اختلافات، نابرابری‌ها و طرد اجتماعی در یک جامعه شامل: کاهش اختلافات منطقه‌ای، فرصت‌های برابر، کاهش انزوای اجتماعی

۲. تقویت سرمایه‌های اجتماعی یک جامعه شامل: دسترسی به روابط اجتماعی، امکان فعالیت و مشارکت اجتماعی و سیاسی، کیفیت روابط اجتماعی، کیفیت نهادهای جامعه‌ای و ابعاد انسجام اجتماعی در بین اجزا و گروه‌های اجتماعی»^۱

آنچه در کانون اندیشه اشمیت قرار دارد، «سرمایه اجتماعی» است که با تقویت و دسترسی اعضای جامعه به این سرمایه‌ها، سطح پیوند و انسجام آنها با جامعه تقویت و احساس یگانگی آنان با محیط اجتماعی و ساخت جامعه‌ای تعمیق می‌گردد.

وولی^۲ بر ابعاد سه‌گانه‌ای برای تحقق انسجام اجتماعی تأکید دارد و در بحث و بررسی خود در متن جامعه کانادا این ابعاد سه‌گانه را اینگونه تعریف می‌نماید: «پیوند اجتماعی یک مختصه اجتماعی است بنابراین ماهیتاً انسجام یک امر «اجتماعی» است. او معتقد است یک جامعه دارای همبستگی و یگانگی با سه مختصه قابل تعریف است:

۱. انسجام و یگانگی اجتماعی ممکن است به عنوان محور طرد و اجتماعی تفسیر و تعبیر گردد.

۲. ممکن است انسجام به عنوان میزان، درجه تعامل و کنش متقابل اجتماعی بین اجزا تعریف گردد.

۳. ممکن است انسجام به عنوان برخورداری از ارزش‌های مشترک و تجمعی از تفاسیر مشترک تعبیر گردد» (Wolley, 1998: 30).

همانطوری که ملاحظه می‌شود سرمایه اجتماعی، حفظ روابط اجتماعی، امکان مداخله و مشارکت، حس تعلق و پذیرش اجتماعی از جمله بنیادی‌ترین مؤلفه‌هایی هستند که جامعه‌شناسان متفاوت به عنوان زیرساخت‌هایی برای ایجاد پیوستگی، انسجام و یگانگی اجزای جامعه با ساختار جامعه از آن یاد می‌کنند. اما مفهوم طرد و یا عدم پذیرش اجتماعی^۳ در روند ایجاد انسجام و یا برعکس احساس جدایی، انفکاک و تمایز اجتماعی اهمیت بنیادین دارد که لازم است به درستی مورد موشکافی و دقت نظر قرار گیرد.

^۱. Berger-Schmitt, Regina (2000), Social Cohesion as an Aspect of the Qualities to Societies: Concept and Measurement. Euroreporting Working Paper, No 111.

^۲. Woolley

^۳. Social Exclusion

۴- طرد، عدم پذیرش اجتماعی و مسأله انسجام

مفهوم طرد یا عدم پذیرش اجتماعی از مفاهیم مدرنی است که در ادبیات جامعه‌شناختی جایگاه قابل توجهی به ویژه با توجه به تحولات و نظریات نوینی که در عرصه انسجام و پیوندهای اجتماعی ارائه شده، پیدا کرده است. طرد یا عدم پذیرش اجتماعی در معنای مفهومی عبارت است از: فقدان زمینه یا فرصت‌های اجتماعی و یا فقدان مهارت‌های لازم برای مشارکت مؤثر در حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه، این نقیصه مربوط به احساس بیگانگی^۱ و یا بیگانه‌سازی^۲ تعدادی از مردم از بخش اساسی و بنیادین جامعه است (Andersen, 1999).

بروز چنین احساسی برای بخش‌هایی از جامعه که خود نتیجه عوامل گوناگون سیاسی، اجتماعی، هویتی و اقتصادی است، می‌تواند منشأ گسستگی‌های متفاوت اجتماعی باشد. تفاوت‌ها و نابرابری‌ها که زمینه‌ساز احساس جدایی و طرد اجتماعی است ضرورتاً به ابعاد و زیرساخت‌های اقتصادی محدود نمی‌شود و عوامل گوناگونی می‌توانند مقدمه این پدیدار باشند. «تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که تفاوت‌ها و نابرابری‌های گروه‌های اجتماعی صرفاً از نظر توزیع و یا کنترل بر منابع اقتصادی نباید مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرند (Mellucci, 1999). هر نوع عدم توازن که منشأ تفکیک‌پذیری موقعیت‌ها و توزیع نامتوازن منابع نمادین گردد، منشأ ایجاد شکاف‌های اجتماعی‌ای است که احساس تمایز و یا طرد یا انزوای اجتماعی را باعث می‌گردد. چنانچه این تمایزات به ریشه‌های اجتماعی همچون مختصات هویتی و یا تعلقات مذهبی و یا تاریخی افراد و اجزای جامعه مربوط گردد، درجه احساس طرد و انزوای اجتماعی افزایش و خودبه‌خود منشأ گسستگی شده و احساس تمایزات اجتماعی را افزایش می‌دهد. بنابراین مرزهای هویتی و یا قلمروهایی که موجب احساس افتراق می‌شوند نقش زیادی در احساس جدایی اجتماعی دارند. قومیت و قومیت‌گرایی در ساختارهای اجتماعی در نتیجه این نوع احساس تمایزات چه به شکل حقیقی و چه در مدلی کاذب بروز می‌یابد.

اجزای جامعه باید احساس کنند که از نظر هویتی، شخصیتی و موقعیت اجتماعی امکان «دیده شدن» در حیات اجتماعی دارند. «در مجموع یک مسأله بسیار مهم که می‌تواند به عنوان موقعیت اجتماعی^۳ یک فرد تعریف شود مسأله «دیده شدن»^۴ فرد در ساحت اجتماعی است.

^۱. Alienation
^۲. Estrangement
^۳. Social Topography
^۴. Visibility

فی‌المثل، «اهمیت نمادین» موقعیتی است که فرد در حیات اجتماعی از آن برخوردار است. به طور فرضی، کسانی که آموزش کمتری می‌بینند، کمتر سازمان‌یافته هستند و یا کم‌تر حرکت‌تر هستند، در ساحت اجتماعی نیز کمتر دیده می‌شوند و از پذیرش اجتماعی کمتری نیز برخوردارند»^۱ (Beresneviciute, 2003: 100). در حقیقت انسجام اجتماعی و ادغام افراد در حیات اجتماعی به توانایی‌ها، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های اجتماعی و به ویژه فرصت‌هایی که برای بهره‌گیری و ارائه این توانایی‌ها و فرصت‌ها از طرف جامعه به افراد داده می‌شود، بستگی دارد. محروم شدن اجزای جامعه از فرصت‌های اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، اقتصادی و سیاسی برای ارائه ظرفیت‌ها و یا بهره‌گیری از موقعیت‌های متفاوت جامعه، آنان را در معرض محدودیت‌ها، نابرابری‌ها و محرومیت‌هایی قرار می‌دهد که از یک سو پذیرش اجتماعی آنان را با اختلال مواجه می‌سازد و از سوی دیگر پیوند آنان با جامعه و ساختار حاکم با آن را با امتناع و مقاومت همراه می‌گرداند. بنابراین منزلت، پایگاه و موقعیت افراد در ساحت اجتماعی و درکی که خود آنان از آن موقعیت‌ها دارند و پنداشت و ارزیابی‌ای که دیگران از آن موقعیت دارند، تعیین‌کننده ذهنیت متقابلی است که می‌تواند تسهیل‌کننده ادغام، پیوستگی، وابستگی افراد و انسجام اجتماعی و یا احساس گسستگی، طرد و انزوای اجتماعی باشد. مشارکت و امکان مداخله و بازیگری تک‌تک اجزای جامعه در این فرایند نقش کلیدی و بنیادین دارد. «مشارکت اجتماعی می‌تواند به عنوان یکی از ابعاد انسجام اجتماعی تعریف گردد، مثل مشارکت در ساخت‌دهی^۲ و بازسازماندهی^۳ واقعیت اجتماعی و یا مشارکت در تولید و بازتولید حیات اجتماعی»^۴ (Beresneviciute, 2003: 100)، اما تنها مشارکت نیست که زمینه‌ساز چنین پیوستگی، انسجام و ادغام اجزا با جامعه می‌گردد بلکه عوامل دیگری مثل پذیرش اجتماعی نیز اهمیت زیادی در این فرایند دارند، «بعد دیگری که می‌تولند مبتنی بر این موضوع انسجام باشد داشتن احساس تعلق و رضامندی است» (Kamali, 1999). بنابراین داشتن احساس درونی مبتنی بر پذیرش از جانب جامعه، یعنی متن اجتماعی‌ای که فرد خود را به آن وابسته می‌داند و یا دوست دارد در آن پذیرفته شود (مثل مهاجرانی که دوست دارند در جامعه مقصد پذیرفته شوند) در کنار احساس رضایت درونی از شرایط و اوضاع فردی از جمله عواملی هستند که می‌توانند احساس پیوستگی و ادغام افراد با جامعه را افزایش دهند. بنابراین این نوع احساسات درونی که در صورت تعمیم و فراگیری آن

۱. Beresneviciute, Vida (2003), Dimensions of Social Integration, Social Adaption of Ethnicity Minorities: Appraisal of Theoretical Approaches, Ethnicity Studies, P: 96-108.

۲. Construction

۳. Reconstruction

۴. Reproduction of Social Life

در سطح تمامی گروه‌ها، جریان‌ها، طبقات و اقشار اجتماعی و نیز انواع هویت‌های موجود در سطح جامعه — که ممکن است از طریق تعلقات مذهبی و یا قومی از دیگر اجزای جامعه متمایز باشند — منشأ تسری و تعمیق ذهنیت و نگرشی می‌شود که برآیند و کارکرد نهایی آن در انسجام اجتماعی تجلی و تبلور می‌یابد. افراد و اجزای جامعه نباید تصور کنند که اصول و معیارهای حقوقی و یا اجتماعی ثابتی وجود دارد که آنان را براساس میزان وابستگی به این معیارها پذیرفته و یا طرد می‌نماید، بلکه تصور جامعه‌بیلید این باشد که این عادت‌واره‌ها، هنجارها و آزادی عمل افراد است که تعیین می‌کند آنها چگونه عمل کنند، چگونه بیاندیشند، تفهم نمایند و یا خود و دیگران را بر مبنای آن ارزیابی کنند. وجود برخی از معیارها که ماهیتاً بخشی از جامعه را به دلیل هویت، اعتقادات، موقعیت اجتماعی بپذیرد و بخشی از جامعه را به دلیل بی‌بهرگی از این مختصات طرد کرده و آنها را خودی ارزیابی نکند منشأ نگرش منفی هم در کسانی می‌شود که خود را برتر از دیگران ارزیابی می‌کنند و هم باعث احساسات منفی در جریان‌ها، طبقات و یا گروه‌های اجتماعی‌ای می‌گردد که با اتکاء به این معیارها از داشتن حقوق برابر با دیگران محروم گردیده و یا به طور کامل حقوق اجتماعی آنان استیفا نمی‌گردد. این نوع ذهنیت‌ها می‌تولند در مهاجرین، اقلیت‌های مذهبی، قومیت‌ها یا مذاهب خاص و یا جریان‌ها و گروه‌های هویتی در جوامع متفاوت به عامل مهمی برای ممانعت از ادغام و پیوستگی آنان با جامعه مبدل گردد. در حیات اجتماعی همیشه این موضوع یک سؤال و یک مسأله اجتماعی است که به لحاظ عینی چه کسانی در متن اجتماعی پذیرفته شده و یا احساس یگانگی و پیوستگی اجتماعی می‌کنند و چه کسانی فاقد این مختصه هستند و یا به لحاظ گفتمانی به ویژه از منظر «گفتمان رسمی» و «گفتمان مسلط اجتماعی» چه بخش‌هایی از جامعه فاقد ظرفیت‌های لازم برای حضور مؤثر و مشارکت پویا در فرایندهای اجتماعی هستند؟ گفتمان مسلط خود را تنها در «ساختار حقوقی» تجلی نمی‌بخشد بلکه علاوه بر آن در نظام‌های متفاوت اقتصادی، ساختاری سیاسی، امکان حضور در فرایندهای سیاسی و اجتماعی، آزادی فعالیت‌های فرهنگی و حتی اجرای مراسم و آیین‌ها و یا عادت‌واره‌های فرهنگی نیز مسلط بوده و خود را تحمیل می‌نماید. چنانچه بخش‌هایی از جامعه احساس کنند متن و دال اصلی گفتمان رسمی به گونه‌ای تعریف شده است که موجودیت اجتماعی، هویتی و یا گفتمانی آنان حضور ندارد و یا پوشش لازم به آنان نمی‌دهد، باعث احساس تمایز آنان خواهد شد. احساس افتراق گفتمانی خود مقدمه احساس دوگانگی، گسست و انفکاک اجتماعی می‌گردد. بنابراین می‌توان تأکید کرد احساس انزوا و یا طرد اجتماعی که به معنای محدودیت در شمولیت و پیوستگی اجتماعی است، جایگزین و یا آلترناتیوی برای انسجام و

یگانگی اجتماعی است. «اعطای حقوق اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مدنی در فرایند ایجاد انسجام و همبستگی جمعی نقش مهمی در این عرصه بازی می‌کند. ایجاد سازوکارهایی که امکان بهره‌مندی از این حقوق برای کسانی که فاقد این حقوق هستند را فراهم آورد در ایجاد پیوستگی و احساس یگانگی اجتماعی امری حیاتی است» (Beresneviciute, 2003: 103).

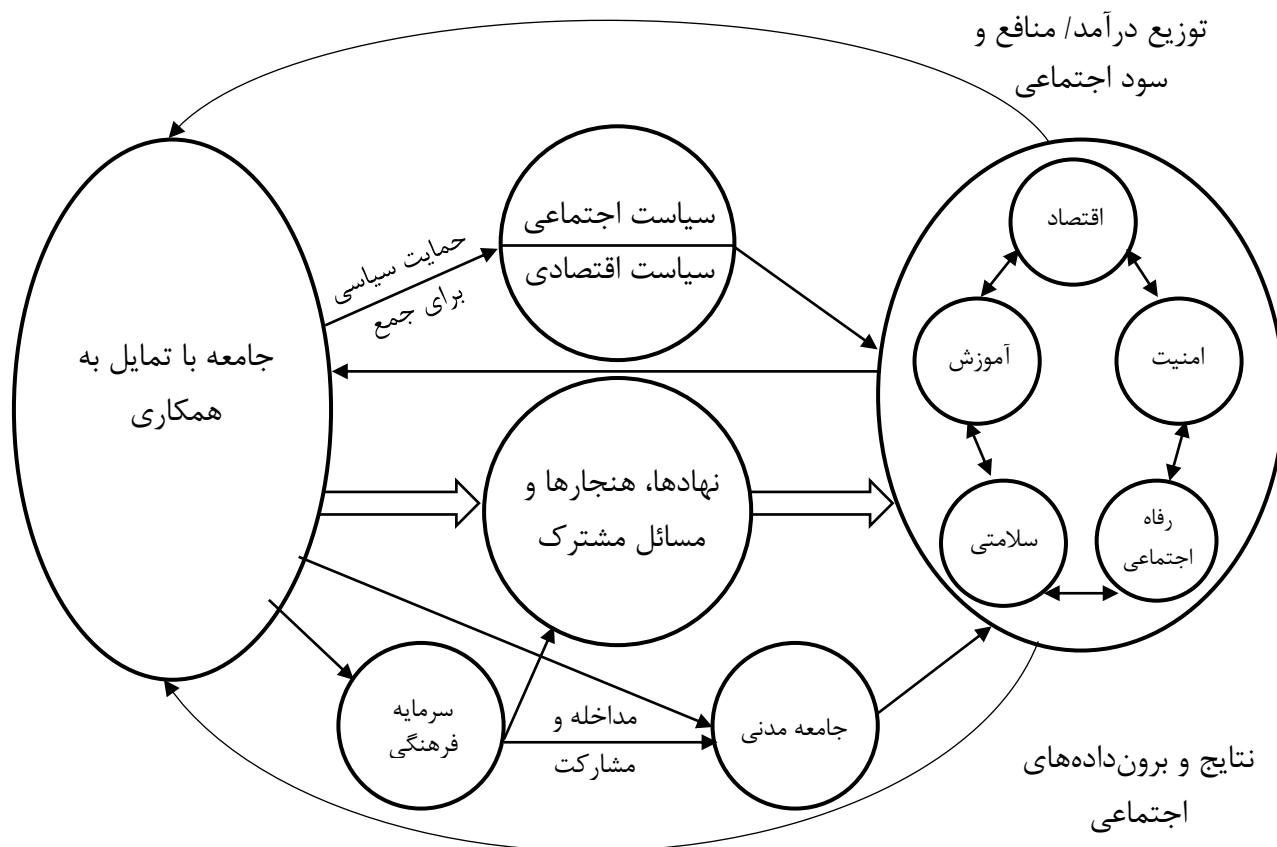
۵- چارچوب انسجام اجتماعی در سطح کلان و خرد

نگاه نظری و توجه به ابعاد انسجام، وفاق، همبستگی و هم‌نوایی و همچنین پیوند اجتماعی گویای این واقعیت است که کماکان مسأله پیوند فرد و جامعه، پیوند گروه‌های اجتماعی با یکدیگر، پیوند هویت‌ها به ویژه در جوامع چندفرهنگی از مهم‌ترین دغدغه‌های جامعه‌شناختی هستند. به میزانی که جامعه دچار پیچیدگی، تمایز و تفکیک‌پذیری در ابعاد فرهنگی، هویتی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌شود، مسأله انسجام هم با چالش‌های بیشتری روبرو می‌گردد و هم به لحاظ دستیابی به الگوی انسجام‌بخش با محدودیت‌ها و پیچیدگی‌های بیشتری مواجه می‌شود. از سوی دیگر انسجام در سه سطح متفاوت دارای گوناگونی‌هایی است که درک این گوناگونی‌ها خود از جمله دغدغه‌هایی است که نظریه‌پردازان متعدد آن را مورد بازکاوی و تحلیل قرار می‌دهند. سه سطح انسجام عبارتند از: انسجام بین فرد و ساختار یا به تعبیر گیدنز پیوند بین عاملیت^۱ و ساختار^۲، انسجام در سطح نظام^۳ — که متضمن انسجام در سطح ساختاری است — و انسجام در سطح اجتماعی^۴ که به معنای انسجام بین گروه‌ها، هویت‌ها، اقشار و طبقات اجتماعی است. هر یک از این سه سطح انسجام واجد مختصات خاصی هستند که باید به لحاظ نظری و الگوسازی از انسجام به طور مجزا مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرند. این وضعیت در حالی است که انسجام ساختاری، خود دارای سطوح متفاوتی است فی‌المثل انسجام در سطح نظام سیاسی خود دارای ابعاد، زیرساخت‌ها، سطوح و زمینه‌های متفاوتی است. در سطح نظام سیاسی مثل تمامی عرصه‌های چهارگانه نظام اجتماعی چهار نوع انسجام ضرورت دارد: (۱) انسجام نظام سیاسی با جامعه (انسجام سیاسی)، (۲) انسجام بین ساختارها و نهادهای سیاسی (انسجام ساختاری)، (۳) انسجام در درون و بین جریان‌های

^۱. Agency
^۲. Structure
^۳. System Integration
^۴. Social Integration

سیاسی (انسجام گروهی و نهادین)، ۴) انسجام جامعه با ساختارها و جریان‌های سیاسی (انسجام جامعه سیاسی). با در نظر گرفتن این الگو می‌توان آن را به تمامی عرصه‌های چهارگانه زندگی اجتماعی یعنی اقتصاد، فرهنگ و جامعه، تعمیم و آن را مصداقی از یک الگوسازی از انسجام اجتماعی تعریف کرد. به تعبیر دیگر در هر یک از نظام‌ها و یا پاره‌نظام‌های چهارگانه می‌بایست در ۴ بعد مذکور انسجام و رابطه تعاملی متوازن به وجود آید تا تداوم انسجام در سطح جامعه و نیز در سطح پاره‌ساختارها و پاره‌نظام‌های اجتماعی تعیین یابد.

از آنجا که پاره‌نظام‌های اجتماعی بر یکدیگر تأثیر داشته و دائماً در حال بده‌بستان و کنش‌های تعاملی هستند، اختلالات و یا نقصان‌های یک عرصه بلافاصله قابل تسری و اثربخشی بر سایر پاره‌نظام‌های اجتماعی است. در یک برآیند کلی می‌توان نحوه بده‌بستان بین نهادها و چگونگی ایجاد انسجام کارکردی در بین پاره‌نظام‌ها و نهادهای اجتماعی را در مدل زیر به تصویر کشید.



شکل ۴: چگونه یگانگی اجتماعی عمل می‌کند؟^۱

^۱ Jeannotte M. Sharon (2008), Promoting Social Integration-A Brief Examination of Concepts and Issues, for Experts Group Meeting. July 8-10, Helsinki, Finland

همانطور که در شکل ۴ مشخص است این مدل تلاش دارد درون داده‌های متفاوت را برای انسجام اجتماعی که در حقیقت ترجمه دیگری از مشارکت و همگرایی در سطح جامعه است را به تصویر بکشد و نشان می‌دهد که «سیاست‌های رسمی» تنها بخشی از این درون داده‌ها و زمینه‌های ایجاد انسجام هستند. به علاوه جامعه یا به تعبیر دیگر «جامعه مدنی» و «سرمایه‌های اجتماعی» و فرهنگی که دو بنیان اساسی برای تداوم و حفظ نظام اجتماعی هستند، همچنین «نهادها» و «ارزش‌های مشترک»، در این فرایند نقش اساسی دارند. سه مکانیزم علی در درون این مدل قابل ملاحظه است. اول، برای بالا بودن سطح یگانگی اجتماعی در یک جامعه، حمایت‌های سیاسی بیشتر در زمینه سیاست‌های اجتماعی در عرصه‌هایی همچون تعلیم و تربیت، سلامت و برنامه‌های توزیع درآمد، ضرورت دارد. این سیاست‌ها حاوی تأثیرات مثبتی در نتایج و برون داده‌های اجتماعی خواهند بود، به ویژه اگر این سیاست‌ها در سطح کلی و تمامی احاد اجتماعی را تحت پوشش قرار داده باشند. دوم، ارتقاء سطح یگانگی اجتماعی مبتنی بر تقویت بیشتر هنجارهای رفتار اجتماعی و حمایت بیشتر از نهادها و ارزش‌های اجتماعی همانند اعتماد، احترام به قانون و بازی جوانمردانه (عمل اخلاقی) است. نهادهایی که به این ارزش‌ها اتکاء دارند گرایش دارند که سطح همکاری آسان‌تر و سطح ریسک کمتری را به نمایش گذاشته و از این طریق کارآمدی نتایج اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را ارتقاء بخشند و سوم، در سطح بالاتر انسجام و یگانگی اجتماعی متضمن ارتقاء مشارکت در جامعه مدنی است که نه تنها متضمن سهیم شدن در نتایج اجتماعی مثبت است، بلکه منشأ ارتقاء و تقویت سرمایه‌های اجتماعی است (Jeannotte, 2003: 10).

بنابراین می‌توان تأکید کرد انسجام اجتماعی، برون داده‌ها و نتایج اجتماعی، ناشی از تأثیر عوامل گوناگونی است که در این مدل ارائه شده است. این فرایند در حقیقت یک سیکل کامل است که متغیرهای متفاوت به طور مداوم یکدیگر را در جهت مثبت تقویت می‌کنند. اما اگر این فرایند به توزیع نابرابر درآمد، امکانات و مواهب اجتماعی منتهی شود، نه تنها موجب افزایش انسجام اجتماعی نمی‌گردد، بلکه خود، انسجام را تضعیف و یا مضمحل می‌سازد. اگر اعضای جامعه خود را در این فرایند سهم ارزیابی کرده و از نتایج و کارکردهای آن بهره‌مند گردند هنجارهایی که متضمن همکاری، مشارکت بیشتر و حضور تعهدآمیز آنان است را تقویت و از آن تبعیت خواهند کرد. در این شرایط افراد احترام به قانون، التزام به مبانی اخلاقی اجتماعی و سطح مشارکت در فرایندهای اجتماعی خود را ارتقاء بخشیده و تلاش دارند با جامعه، هنجارها و قوانین اجتماعی هم‌نوایی بیشتر

و همکاری افزون‌تری داشته باشند. بنابراین فرایندهای اقتصادی — اجتماعی در یک برآیند کلی باید با ارزیابی مثبت و بهره‌مندی اعضای جامعه از مواهب و امتیازات اجتماعی همراه باشد. با این ذهنیت و برداشت اجتماعی است که روند بده‌بستان ساختاری و ساخت نظم اجتماعی از جانب مردم مورد تصدیق قرار گرفته و همراهی با آن به یک امر هنجاری و مرجح مبدل می‌گردد. این فرایند در عین حال موجب تقویت سرمایه‌های اجتماعی می‌گردد که به ویژه در ایجاد تعلق به ساخت اجتماعی و تحکیم پیوندهای انسجام‌بخش نقش اساسی ایفا می‌نماید. چنانچه مکانیزم‌های تبدیلی از نظر نتایج و کارکرد حاوی تعمیق نابرابری‌ها، دسترسی‌های نابرابر و عدم بهره‌مندی بخش‌هایی از جامعه از مواهب و امتیازات اجتماعی باشد و اجزای جامعه نیز در پنداشته‌های خود آن را به ساختارهای هنجاری و یا نظام حقوقی انتساب نمایند و یا اینکه این شرایط را نتیجه سیاست‌ها و راهبردهای نهادهای رسمی ارزیابی نمایند، باور عمومی به نظام‌های هنجاری و کارکرد ساختارهای اجرایی تضعیف می‌گردد. بروز چنین فرایندی حکایت از وقوع روند تخریب‌کننده و فرساینده‌ای دارد که طی آن اعتماد عمومی به کارآمدی ساختاری و به ویژه نظام حقوقی و قانونی دچار فرسایش می‌گردد. با تضعیف سرمایه‌های اجتماعی مثل اعتماد نهادی و سیاسی است که مشروعیت ساخت و نظم هنجاری در ذهنیت جامعه روند فرساینده‌ای می‌یابد و وقوع این پدیده منشأ بحران‌های متفاوت در سطوح سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که به گونه‌های متفاوت مثل ارتقاء سطح آسیب‌های اجتماعی، افزایش سطح قانون‌گریزی، آنومیک شدن روندها و فرایندهای رفتاری، تضعیف نظامات اخلاقی و کاهش سطح مشارکت اجتماعی — سیاسی را در پی خواهد داشت. با کاهش سطح هم‌نوایی اجتماعی است که نیروهای گریز از مرکز تقویت گردیده و نوعی مقاومت اجتماعی که خود شاخصی از تضعیف انسجام جمعی است در جامعه پدیدار و روند رو به افزایش می‌یابد. در چنین بستری نه تنها مشارکت، همکاری، تعاملات و روابط اجتماعی در فضای هنجاری تضعیف می‌گردد، بلکه جامعه خصلت انسجامی خود را از دست داده و تمایلات خودپرستانه بر منافع جمعی ترجیح می‌یابند. تضعیف سرمایه‌های اجتماعی و سیاسی مثل اعتماد، جامعه را به فرایندهای رکودی وارد می‌سازد که گرچه ممکن است تجلی آن در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی باشد، اما ریشه‌های آن را باید در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و روان‌شناختی جستجو کرد. این در حالی است که با کاهش چگالی روابط اجتماعی، سطح تعاملات اظهاری در جامعه کاهش و برعکس، سطح گرایش‌ها و کنش‌های ابزاری که در عرصه‌های ارتباطی به

فردگرایی و نفع‌گرایی فردی اتکاء دارد، افزایش می‌یابد. توجه به تمایلات و منافع فردی و نگاه ابزاری به میدان‌های تعاملی نه تنها سطح سرمایه‌های اجتماعی و کنش‌های شفاف و گرم را با امتناع مواجه می‌سازد، بلکه سطح «مراقبت‌گرایی» ناشی از احتمال رفتارهای سودپرستانه را افزایش و بدین طریق سطح روابط و تعاملات اجتماعی کاهش می‌یابد. همین شرایط را می‌توان نسبت به ساختارها و نمادها و به ویژه سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی مورد ملاحظه قرار داد که چون با نوعی بدبینی و احساس تبعیض و یا ناکارآمدی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، نمی‌تولند مبین ایجاد، توسعه اعتماد و تمایل به همکاری و مشارکت برای فعالیت‌های اجتماعی و عام‌المنفعه باشد.

۶- انسجام اجتماعی و زیرساخت‌های هنجاری آن

گرچه ممکن است در یک نظام اقتصادی و سیاسی پیشرفته سطح اعتماد و همکاری در قیاس با دیگر جوامع که این مختصات را در سطح پایین‌تری دارند، بیشتر باشد اما واقعیت امر این است که انسجام اجتماعی برآیندی است از ابعاد و جنبه‌های نرم‌افزاری به ویژه هنجارهای اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی مشترک. «هرچه زمینه‌های مشترک برای احترام به هنجارهای اجتماعی، ارزش‌های فرهنگی و سنت‌ها بیشتر باشد، دلبستگی و پیوند با دیگران بیشتر بوده که در نتیجه سطح همبستگی اجتماعی^۱ و انسجام نیز در جامعه بالاتر خواهد بود» (Hunt and Benford, 2004). «چون همگرایی می‌تواند به سطح بالاتری از وفاق^۲ بیانجامد بنابراین به طور نسبی فواید مستقیم‌تری از تصمیمات گروهی برای هر یک از اعضا دارد، همبستگی اجتماعی و انسجام در جوامع و یا کانون‌هایی که سطح ناهمگونی^۳ و تکثر بیشتری دارند پایین‌تر است» (Etzioni, 2004). بنابراین باید همانگونه که جلالتان ترنر تأکید دارد وحدت نمادین را در ایجاد انسجام اجتماعی یک بنیان اساسی در نظر آورند.

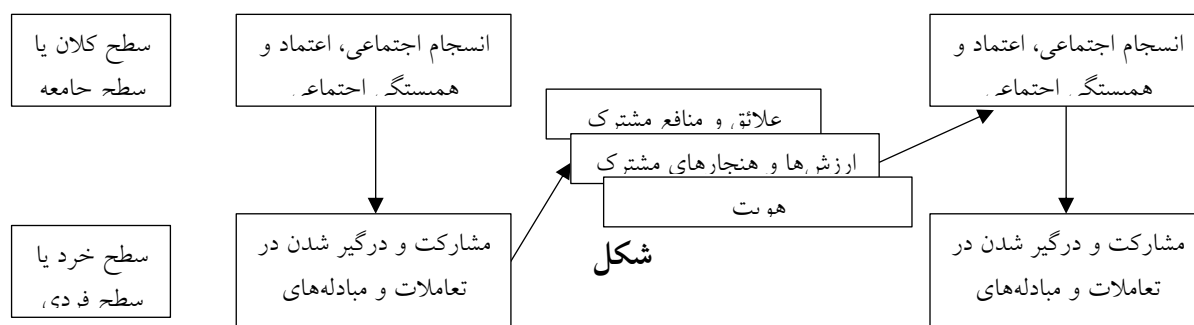
نمادهایی که می‌توانند خود را در سه سطح بازنمایی کنند، «نمادهای ارزیابانه» که شامل ارزش‌ها می‌شوند، «نمادهای تعریفی» که متضمن اعتقادات و باورها هستند و بالاخره «نمادهای تنظیمی» که شامل هنجارها و قواعد و قوانین اجتماعی می‌گردند (نقل به مضمون چلبی، ۱۳۸۲: ۱۳). اما همانگونه که ترنر و دیگران تأکید دارند گرچه جایگاه

^۱. Social Solidarity

^۲. Consensus

^۳. Heterogeneity

وحدت نمادین در ایجاد انسجام و همبستگی اجتماعی یک رکن اساسی محسوب می‌شود، اما تحقق انسجام، ابعاد و زیرساخت‌های دیگری دارد که باید به درستی تبیین گردد تا الگوی کاملی از همبستگی اجتماعی را تحقق بخشد. ترنر برای ایجاد انسجام دو بعد دیگر شامل «هماهنگی ساختاری» و «تحکیم سیاسی» را تعریف می‌کند و دیگر صاحب‌نظران آن را در قالب یک فرایند تعریف می‌نمایند که در دو سطح خرد (Micro) و کلان (Macro) باید مکمل یکدیگر باشند. به عبارت دیگر انسجام و همبستگی، هم محصول فرایندی است که نیازمند بهره‌مندی از نمادها و معیارهای مشترکی است که در این نمادها و بنیان‌های مشترک امکان مداخله و مشارکت اعضای جامعه برای تعامل و همکاری وجود دارد، و هم خود زیرساختی است برای تداوم و تعمیق این نمادهای مشترک، مبادلات، مشارکت و تعامل مشترک. الگوی ایجاد انسجام با این رویکرد در شکل ۴ انعکاس یافته است.



۵: فرایند انسجام اجتماعی (Sonnenberg, 2014: 30)

ارزش‌ها، هنجارها، علائق و منافع مشترک و نیز هویت برآمده از آن هم‌بلید شامل و دربرگیرنده همه اجزای جامعه باشد و هم باید زمینه‌ساز امکان مشارکت، مداخله و درگیر شدن همه نیروها و اعضای جامعه را فراهم آورد. انسجام هم زمینه‌ساز این مشارکت و مداخله و پذیرش اعضای اجتماعی صرف‌نظر از هویت‌های گوناگون است و هم خود محصول و نتیجه مداخله، تعامل و مبادله‌هایی است که زمینه‌ساز تعمیق ارزش‌ها و نمادهای مشترک هویت‌ساز در جامعه می‌شود. این فرایند مبادله‌ای بین سطح خرد و کلان است که در نهایت به تعمیق انسجام و همبستگی اجتماعی می‌انجامد.

در یک برآیند کلی و با در نظر گرفتن فرایندهای ایجاد انسجام اجتماعی می‌توان ۴ بنیان انسجام اجتماعی را به شرح زیر از یکدیگر تفکیک کرد.

۶-۱- وجه گفتمانی

نمادهای مشترک شامل ارزش‌ها، باورها و هنجارهای مشترکی است که هویت متقابل بر مبنای آن استوار گردیده و اعضای جامعه با رجوع به این بنیان‌ها، موجودیت اجتماعی خود را تعریف می‌نمایند. توافق هنجاری و ارزشی، خود را در قالب یک گفتمان مسلط تعریف می‌نماید که شمولیت عام یافته و در بستر تاریخی یک جامعه جریان می‌یابد. این گفتمان نه تنها مرزهای خودی را بازتعریف می‌نماید بلکه با قدسیت‌بخشی به معیارها، ارزش‌های مشترک و دگرسازی، عامل پویایی، یگانگی اجتماعی و پیوستگی اعضای جامعه با یکدیگر می‌گردد. این وفاق و انسجام گفتمانی آنگاه تضعیف می‌گردد که یا افراد و گروه‌های اجتماعی در برابر یکدیگر الگوهای متمایزی را به عنوان گفتمان هویتی و معرفتی خود تعریف و بدین طریق خود را از جامعه کل و یا ساختار سیاسی جامعه جدا می‌سازند و یا اینکه با برجسته‌سازی ارزش‌های خاص‌گرایانه و یا هویت‌های خُرد، مرزهای هویتی خود را تحدید می‌نمایند. با تضعیف وحدت نمادین، گفتمان هویت‌بخش و یا وجه گفتمانی انسجام تضعیف و بدین طریق هم مبادلات اجتماعی و بده‌بستان متقابل دچار فرسایش می‌گردد و هم شمولیت اجتماعی و امکان مشارکت و همکاری در سطح جامعه تضعیف می‌گردد. وفاق ناشی از گرایش و باور به ارزش‌های مشترک به مرور با تضادهای هنجاری و یا تمایلات تعارض‌گرایانه جایگزین و دگرسازی درون ساختاری مرزهای هویتی را محدود می‌سازد.

۶-۲- وجه ساختاری

وجه ساختاری انسجام، متضمن پیوند و بده‌بستان متوازن در سطح نهادها و ساختارهای اجتماعی است که در بستر تعاملی و متوازن به مبادله با یکدیگر پرداخته و نیازهای متقابل را پاسخگو باشند. به تعبیر دیگر پاره‌نظام‌های چهارگانه اجتماعی که در نهادهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تجلی می‌یابند بر فرایند مبادلات متوازی وارد می‌گردند که نتیجه آن توازن و تعادل ساختاری است. غلبه یکی از این پاره‌نظام‌ها بر دیگر ساختارها و نهادها و یا ناکارکردی ناشی از عدم پاسخگویی ساختارها به وظایف و مأموریت‌های کارکردی خود، ناکارآمدی ساختاری را در پی دارد. کارآمدی نهادهایی همچون آموزش و پرورش، اشتغال، مسکن، تأمین اجتماعی و... است که باعث تعمیق نظم، توازن و حفظ پیوندها و انسجام ساختاری می‌گردد. چنانچه نهادها نتوانند مسئولیت‌های خود را به درستی انجام دهند و یا مسئولیت‌های نهادهای اجتماعی به دولت سپرده شود یا چنین

انتظاری در سطح اجتماعی پدیدار گردد، به تعبیر هابرماس زمینه‌ساز شکل‌گیری «دولت پرمسئولیت» است که چون با ظرفیت‌های ساختاری و کارکردی دولت انطباق ندارد منشأ بحران‌های متفاوت مثل «بحران مشروعیت» است. بروز این اختلالات منشأ برهم خوردن توازن ساختاری و یا فرسایش انسجام اجتماعی در سطح ساختاری است که نهادها از ایفای نقش کارکردی خود ناتوان می‌گردند.

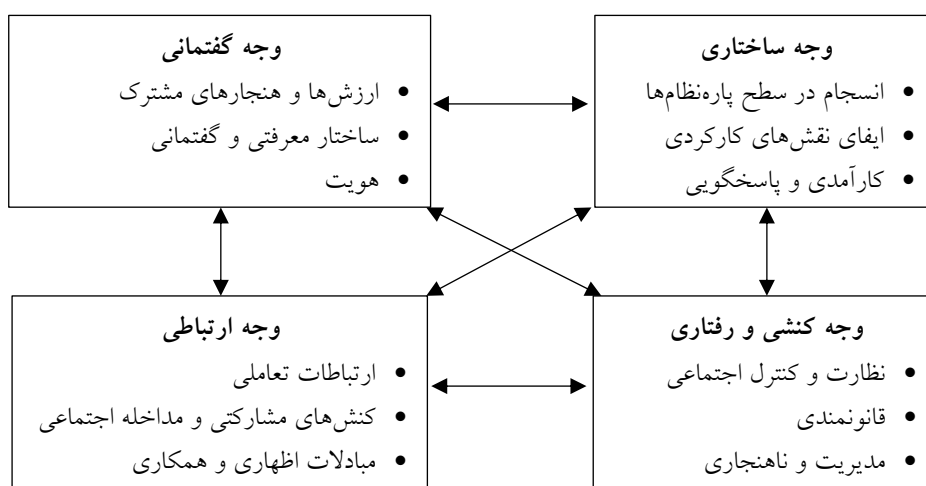
۶-۳- وجه ارتباطی

ارتباط بین سطح میکرو و ماکرو یا پیوند بین عاملیت و ساختار از یک سو و ارتباط و تعامل در سطح کنشگران اجتماعی از سوی دیگر، وجه ارتباطی انسجام را تعیین می‌بخشد. در طول این گزارش اشاره شد که طرد اجتماعی اجزای جامعه یا احساس انزوا و گسستگی آنها به گونه‌ای که احساس کنند نمی‌توانند در فرایندهای اجتماعی مشارکت کرده و یا از مواهب و امتیازات قانونی برخوردار شوند، باعث می‌گردد که سطح مشارکت، مداخله و کنشگری اعضای جامعه کاهش یافته و تعاملات در بستری متوازن و هنجاری انجام نگیرد. امکان مداخله، مشارکت، درگیر شدن در حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و پذیرش موجودیت هویت‌های متفاوت به عنوان اجزای جامعه، مقدمه روابط و پیوندهای اجتماعی است که در نهایت عامل تحکیم انسجام اجتماعی است. کاهش میدان‌های تعاملی، حذف بخش‌هایی از جامعه به دلیل مبانی هویتی و یا تمایزات اجتماعی، احساس فاصله گروه‌های خاص اجتماعی به دلیل بی‌بهرگی از حقوق طبیعی و اجتماعی خود، خودبه‌خود جامعه را مستعد گسستگی و تضاد خواهد کرد.

۶-۴- وجه رفتاری

جامعه باید نفوذ نظارت‌کننده خود را بر اجزای خود اعمال نماید تا بدین طریق هم از گرایش‌های گریز از مرکز آنها جلوگیری نماید و هم از نظم اجتماعی، ثبات و کنترل رفتاری دفاع نماید. ناهنجاری‌ها، کنش‌های تعارض‌آمیز، ناهم‌نوایی اجتماعی، رفتارها و کنش‌های فردی و یا جمعی که در مقابل هنجارها و قوانین و قواعد جمعی قرار دارند، منشأ تحمیل اختلالاتی هستند که نظم هنجاری و انسجام جمعی را با فروپاشی مواجه می‌سازند که دورکیم از آن تحت عنوان «شرایط آنومیک» یاد می‌کند. آنومیک شدن فضای اجتماعی خودبه‌خود، مراقبت‌گرایی، پرخاشگری، کاهش میدان‌های تعاملی، فردی شدن

فرایندها، ایجاد نقائصی در بستر اجتماعی است که تماماً با محدودسازی همکاری، مشارکت و مداخله اجزای اجتماعی در فرایندهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی همراه خواهد بود و این شرایط، مقدمه فروپاشی پیوندها، وابستگی و همگرایی اجتماعی است. کنترل و نظارت اجتماعی و رسمی برای مهار و مقابله با رفتارهای هنجارگریز، گرایش‌های تضادآفرین، ایجاد روندها و کنش‌های جمعی تعارض‌جویانه، بخشی از مدیریت انسجام اجتماعی است که باید نظام اجتماعی برای آن مکانیزم‌ها و سازوکارهای متفاوتی را پیش‌بینی و اعمال نماید.



شکل ۶: ساخت و فرایند ایجاد انسجام اجتماعی

ارتباط تعاملی بین وجوه چهارگانه در شکل ۶ تنظیم و ارائه شده است که چگونگی آثار تعامل و بنیان‌های هر یک از ابعاد را مشخص ساخته است.

تأثیر و تعامل متقابل بین وجوه چهارگانه است که ایجاد انسجام و همبستگی اجتماعی را در روندی پویا تداوم بخشیده و نوسازی می‌نماید. تضعیف وجه گفتمانی قطعاً وجوه دیگر را تحت تأثیر قرار داده و ارتباطات و تعاملات اجتماعی به دلیل تضادهای هویتی و یا احساس تمایز بین گروه‌ها و جریان‌های اجتماعی تضعیف، و سطح همکاری و تعامل که عاملی برای تعمیق سرمایه‌های اجتماعی است به تبع آن کاهش خواهد یافت. آثار تعاملی این اختلال خود را در رفتارها و پایبندی به هنجارها و نظامات اخلاقی نشان خواهد داد که منشأ افزایش نرخ رفتارها و کنش‌های غیرهنجاری در جامعه و در نتیجه تضعیف انسجام و همبستگی اجتماعی خواهد شد. دور باطل و آثار کارکردی این وضعیت به مرور در حوزه ساختاری نیز سرریز شده و سطح کارآمدی را با مشکلاتی مواجه می‌سازد که منشأ رشد نارضایتی، کاهش سرمایه‌های اجتماعی و پشتوانه‌های حمایتی از این ساختارها

خواهد شد. بروز چنین شرایطی می‌تواند سطح انسجام را به شکل مستمر با فرسایش مواجه سازد و بالعکس آثار تعاملی وجود چهارگانه فرایند مکملی را پدید خواهد آورد که در تحکیم انسجام اجتماعی و همبستگی عمومی تجلی می‌یابند.

منابع

چلبی، مسعود (۱۳۸۱)، *فضای کنش ابزاری تنظیمی در نظریه‌سازی*، فصل‌نامه جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم (شماره ۱): ۴۶-۵.

ریمون، آرون (۱۳۹۳)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، انتشارات علمی و فرهنگی.

Andersen, John (1999), *Post Industrial Solidarity or Meritocracy*, Act Sociology, Vol 42 No 4, P: 375-385.

Berger-Schmitt, Regina (2000), *Social Cohesion as an Aspect of the Qualities to Societies: Concept and Measurement*. Eureporting Working Paper, No 111.

Berman, Yitzhak (2003), *Indicators for Social Cohesion*, The European Center for Social Welfare Policy and Research, Vienna, Austria.

Etzioni, Amitai (2004), *The Common Good*, Cambridge, Malden Mass: Polity.

Habermas, Jurgen (1984), *The Theory of Communicative Action*, Boston: Beacon Press.

Habermas, Jurgen (1994), *Tree Normative Models of Democracy*, Constellations 1 (1): 1-10.

Hant, S. A and R. D, Benford (2004), *Collective Identity, Solidarity and Commitment*, in D. A. Snow, S. A. Soule and H. Kriesi (eds) *The Blackwell Companion to Social Movements*, Malden, MA: Black Well, pp. 433-57.

Jeannotte M. Sharon (2008), *Promoting Social Integration-A Brief Examination of Concepts and Issues*, for Experts Group Meeting. July 8-10, Helsinki, Finland

Jeannotte, M. Sharon (2003), *SRA-788-Social Cohesion: Insights from Canadian Research*. Ottawa: Strategic Research and Analysis Directorate, Department of Canadian Heritage.

Kameli, M (1999), *Distorted Integration: Problems of Monolithic Order*, in: Innovation: The European Journal of Social Science, vol. 12, Issue 1: P: 81-97.

Melucci, A (1999), *Difference and Otherness in a Global Society*, in: Bulmer, M. Solo Mos, J (eds) *Racism*, Oxford University Press.

Munch, Richard (2004), *Soziologische Theorie, Band 3: Gesellschaftstheorie*. Frankfurt, Main: Campus Verlag.

Sonnenberg, B (2014), *Dependencies and Mechanisms of Unemployment and Social Involvement*, DOI 10.1007/978-3-658-05355-0-2. Springer Fachmedien, Wiesbaden.

Woolley, F (1998), *Social Cohesion and Voluntary Activity: Marking Connections*, Paper Prepared for Conference on the State of Living Standards and the Quality of Life in Canada, Ottawa, October, P: 30-31.

Marshall, Thomas H (2006), *Citizen Ship and Social Class*. Pp. 30-39 in the Welfare State Reader, Edited by Christopher Pierson and Francis G. Castles. Cambridge: Polity.